

گزارش نشست تخصصی مبانی و چیستی مطالعات فرهنگی و زندگی روزمره

انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات شعبه‌ی اصفهان، نوزدهم آبان ماه میزبان دکتر محمد رضایی و دکتر عباس کاظمی بود. این نشست که با همکاری گروه علوم اجتماعی و جهاد دانشگاهی واحد اصفهان برگزار شد با استقبال دانشجویان، پژوهشگران، فارغ‌التحصیلان و اساتید رشته‌های مختلف دانشگاه اصفهان روبرو گردید. در این جلسه که اساتید گروه علوم اجتماعی دانشگاه اصفهان نیز حضور داشتند، دکتر محمد رضایی درباره چیستی مطالعات فرهنگی و دکتر کاظمی پیرامون زندگی روزمره و مطالعات فرهنگی به ایراد سخنرانی پرداختند.

در ابتدا دکتر محمد رضایی در باب مبانی مطالعات فرهنگی صحبت کردند. ایشان در آغاز صحبت‌های خود به این نکته اشاره کردند که بهتر است مطالعات فرهنگی را حوزه‌ای از دانش بدانیم تا آن را یک‌رشته بپنداریم. ایشان افزودند: دعوی اصلی که در مطالعات فرهنگی با آن مواجه هستیم نوعی آشوب و شورش علیه نظام رشته‌ای دانش است. ما مفهوم دانش را با استفاده از مفهوم دیسیپلین می‌فهمیم. مفهوم دیسیپلین برای ما در زبان فارسی نه فقط معنی رشته‌ی درسی می‌دهد بلکه یک‌ترم نظامی هم محسوب می‌شود؛ وقتی از دیسیپلین صحبت می‌کنیم از چارچوب‌های معین و مشخصی صحبت می‌کنیم که تا این چارچوب‌ها درک نشود فهم دیسیپلین هم اتفاق نمی‌افتد؛ اما با مطالعات فرهنگی وارد حوزه‌ای از دانش شده‌ایم که علیه این چارچوب‌ها و مرزهای تعیین‌شده شورش می‌کند. مثلاً جامعه‌شناسی خود را دیسیپلینی و مبتنی بر نظم رشته‌ای معرفی کرده است، قلمرو موضوعی و قلمرو روشی تعیین کرده است که اگر کسی بخواهد جامعه‌شناس باشد باید درون این چارچوب و دیسیپلین حرکت کند؛ اما در مورد مطالعات فرهنگی نمی‌توان این حرف را زد؛ بنابراین اگر در مورد این حوزه از دانش دچار ابهام هستید این کاملاً طبیعی است. در باب چیستی مطالعات فرهنگی نمی‌توان به صراحت سخن گفت. به نظر ایشان بهتر است مطالعات فرهنگی را یک رویکرد (approach) دانست تا یک‌رشته. دکتر رضایی در ادامه افزودند: جنگی بین مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی نیست. البته تنش‌هایی بین این دو هست که بعضی‌ها مرگ جامعه‌شناسی و تولد مطالعات فرهنگی را طرح کرده‌اند؛ اما من نمی‌خواهم وارد این مباحث و دعاوها شوم. موضوع من دو منظر متفاوت بین جمعی از انسان‌ها و دو زاویه دید متفاوت است؛ بنابراین مطالعات فرهنگی، جامعه‌شناسی را تکرار نمی‌کند بلکه درک جامعه‌شناسی را از جامعه‌ی متصور شده تصحیح می‌کند. جامعه‌شناسی جامعه را امری ابژکتیو، بیرونی و عینی می‌داند اما از نظر مطالعات فرهنگی چیزی به نام جامعه وجود ندارد. ما می‌گوییم جامعه وجود ندارد برای اینکه هیچ جامعه‌ای پیش از انسان‌ها و پیش از ذهنیت انسان‌ها وجود ندارد؛ بنابراین مطالعات فرهنگی مفهوم جامعه را به چالش می‌کشد. دکتر رضایی در قسمت پایانی سخنان خود به ویژگی‌ها مشترک مطالعات فرهنگی کارها اشاره کردند: «ویژگی مشترک مطالعات فرهنگی کارها این است که سازه‌گرا و برساخت‌گرا هستند؛ اگر دنبال مبنای مطالعات فرهنگی هستید باید مبنایش را در سازه‌گرایی اجتماعی جستجو کنید. مبنای دیگری که مطالعات فرهنگی کارها، می‌توانند در آن مشترک باشند حول مفهوم قدرت شکل می‌گیرد. همه‌ی مطالعات فرهنگی‌ها در این

شریک‌اند که در هر پدیده‌ی اجتماعی که موضوع مطالعه قرار می‌گیرد یک سؤال مهم باید پیگیری شود، اینکه چه کسی نفع می‌برد؟ حتماً کسانی نفع می‌برند و آن نفع برنده‌ها پشت یک نظام قدرتی هستند که باید بیان شود؛ بنابراین کار مطالعات فرهنگی مثل همه‌ی جامعه‌شناسان انتقادی، افشاگری است؛ یعنی آشکارسازی مکانیسم قدرتی که یک پدیده را برای ما رقم‌زده است».

با پایان صحبت‌های دکتر رضایی این جلسه با سخنان دکتر عباس کاظمی با محوریت بحث زندگی روزمره ادامه پیدا کرد. دکتر کاظمی در ابتدای سخنان خود به این نکته اشاره کردند که مطالعه‌ی زندگی روزمره از چیزهای بسیار کوچک و ساده آغاز می‌شود و به کلیت و تحلیلی انتقادی از کلیت می‌رسد. ایشان افزودند: «برای فهم زندگی روزمره رویکردها و دسته‌بندی‌های مختلفی وجود دارد. یکی از این دسته‌بندی‌ها مطالعه‌ی زندگی روزمره در متن است و یکی دیگر مطالعه‌ی زندگی روزمره در خود زندگی روزمره؛ یعنی یک دسته برای مطالعه‌ی زندگی روزمره، زندگی روزمره را در سینما، در نقاشی‌ها، در رمان‌ها مطالعه می‌کنند و دسته‌ای دیگر زندگی روزمره را در خیابان، اداره، خانه، مراکز خرید، پارک‌ها و... مطالعه می‌کنند.» ایشان در ادامه اشاره‌ای به مطالعات کلاسیک علوم اجتماعی در حوزه‌ی زندگی روزمره داشتند: «وقتی به زیمل، دورکیم، مارکس و مید توجه می‌کنیم می‌بینیم هرکدام به نحوی به زندگی روزمره توجه کرده‌اند. زندگی روزمره برای برخی در کانون توجه بوده و برای برخی در حاشیه. مثلاً دورکیم وقتی از آنومی سخن می‌گفت و یا مارکس وقتی از خودبیگانگی و بت‌وارگی سخن می‌گفت به جنبه‌هایی از زندگی روزمره توجه داشته‌اند. همچنین در آثار زیمل این مفهوم بیشتر موردتوجه بوده است؛ چون زیمل از آن دسته نظریه‌پردازانی است که بیشتر به تعاملات فردی توجه داشته تا ساختارهای اجتماعی. علاوه بر این مطالعات خرد در علوم اجتماعی هم به بحث زندگی روزمره توجه داشته‌اند، رویکردهایی همچون کنش متقابل نمادین، روش‌شناسی مردمی، پدیدارشناسی و... این یک خط سیری را نشان می‌دهد که به اینجا می‌رسد که جامعه دیگر به معنای ابژکتیو آن موردبحث نیست. از اینجا مفاهیم زندگی روزمره، زیست جهان، تجربه زیسته و مفاهیم خرد این‌چنینی مهم می‌شوند و جامعه به یک امر سوژکتیو تبدیل می‌شود؛ یعنی چیزی که ما باهم می‌سازیمش و باهم خرابش می‌کنیم. به جای جامعه‌ی دورکیمی، زیست جهان موضوعیت پیدا می‌کند. دورکیم می‌گفت چگونه جامعه را بفهمیم، یعنی آن را یک امر بیرونی در نظر می‌گرفت؛ اما کسانی مانند زیمل می‌گفتند جامعه چگونه ممکن می‌شود؟ چگونه توسط ما ساخته می‌شود؟ وقتی من دارم تجربه می‌کنم واقعیت اجتماعی را دارم می‌سازم؛ واقعیت اجتماعی در خارج از من شکل می‌گیرد منتها محصول خودم است، خودم به آن معنا می‌دهم. برای فهم زندگی روزمره ابتدا باید ببینیم این واقعیت اجتماعی چگونه ساخته می‌شود. پارادایم دیگری که به زندگی روزمره می‌پردازد، پارادایم انتقادی است. همچنین جریان‌های دیگری ایجاد شدند که زندگی روزمره را در ارتباط با مدرنیته و عقلانیت می‌فهمیدند. زندگی روزمره با امر مدرن و عقلانیت فهم می‌شود و درواقع زندگی روزمره برساختی از عقلانیت و این شکل از واقعیت اجتماعی است و وظیفه‌ی نظریه‌پرداز انتقادی، نقد همین سلطه است. سلطه‌ای که در زبان هابرماس، مستعمره شدن زندگی روزمره نام‌گرفته است. نکته‌ای که رویکرد انتقادی زندگی روزمره بر آن تأکید دارد این است که یک

بعد از زندگی روزمره عقلانی شده است و اینجا مفهوم ملال و کسالت شکل می‌گیرد. در مطالعات فرهنگی هم به ملال و کسالت توجه می‌شود اما به شگفتی و خلاقیت هم توجه می‌شود. میشل دوسرتو در این رابطه مثال‌هایی می‌زند که چگونه می‌شود مقاومت در عین همین اسارت صورت گیرد؟ او می‌گوید قوانین و قواعد قدرتمندان را نمی‌توان تغییر داد بلکه باید با خلاقیت به نحو دیگری مورد استفاده قرار داد.»

در ادامه دکتر کاظمی به جامعه‌ی ایران اشاره فرمودند: "من فکر می‌کنم همان مقدار که عقلانیت و چرخه‌ی تکرار ما را دچار مشکل کرده همان مقدار هم ناعقلانیتی که در جامعه‌ی ایران وجود دارد ما را دچار مشکل کرده است. زندگی روزمره‌ای که در غرب حول محور عقلانیت شکل گرفته در اینجا حول مفاهیم دیگری شکل گرفته است. ایشان در ادامه مباحث خود از تیپ اجتماعی درویش سخن گفتند. درویش یک پرسه‌گرد در حال حرکت بی‌خانمان است. درویشی با بی‌قراری و عدم سکون تعریف می‌شود. مفهوم جامعه‌ی کوچ رو هم همین‌طور. جامعه‌ی کوچ رو در زندگی روزمره‌ی ایران چه دارد بگوید که درویش هم می‌گفت؟ زندگی روزمره‌ای که دائم حرکت می‌کند و هرگز نمی‌ایستد. زندگی روزمره‌ای که دائم داشته‌هایش را از دست می‌دهد. تعلقی نه به اشیا دارد نه به مکان. در زندگی شهری این درویش بودن و کوچ رو بودن خودش را با خیابان‌گردی، دور دور کردن، زندگی بزرگراهی و در خیابان زیستن معنا کرده است. بخشی از جمعیت شهری ما خصوصاً در تهران با استقرار و ایستادن مشکل دارند؛ در حقیقت ساختار جامعه آن‌ها را این‌گونه کرده است. مفهوم دیگر مفهوم عجله است. چرا در زندگی روزمره ما آن قدر عجله هست؟ در زندگی روزمره‌ی ما بیش از آنکه عقلانیت (ثبات و تکرار) ملال ایجاد کند این بی‌قراری دائمی که در نهاد انسان ایرانی است، ملال ایجاد می‌کند. پس زندگی روزمره در ایران را نباید فقط با عقلانیت فهمید." در پایان صحبت‌های دکتر عباس کاظمی نیز حاضرین در جلسه به طرح سؤالات خود از اساتید پرداختند.